

بررسی نظری در شناخت طبقه متوسط

(با تأکید بر طبقه متوسط جدید ایران)

دکتر جعفر هزار جریبی*

رضا صفری شالی**

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۵

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چکیده:

اساس مقاله حاضر بررسی نظری ساختار طبقه متوسط (با تأکید بر طبقه متوسط جدید)^۱ در ایران است، و به لحاظ روش شناسی از نوع مطالعه تحلیلی می باشد که برای جمع آوری اطلاعات از روش اسنادی استفاده شده است. چارچوب نظری انتخابی برای تحلیل طبقه، براساس نظریات ماکس وبر و آنتونی گیدنز می باشد. زیرا در نظریات این

Jafar_hazar@yahoo.com

reza_safaryshali@yahoo.com

*. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

**پژوهشگر و مدرس علوم اجتماعی

۱- مقاله حاضر بخشی از یک تحقیق با عنوان بررسی نظری طبقه متوسط (با تأکید بر جامعه ایران) در سال ۱۳۸۶ می باشد.

دو صاحب‌نظر از سه ملاک ثروت، منزلت و قدرت (موقعیت اقتصادی، اجتماعی در کنار توانمندی و تخصص) برای تمییز دادن طبقات و اقشار اجتماعی استفاده شده است و از آنجایی که عمدتاً طبقه متوسط (جدید) را گروه بوروکرات‌ها تشکیل می‌دهند، هرچند بعضی از این افراد از لحاظ اقتصادی و درآمدی ضعیف هستند، ولی در مجموع، این افراد از نظر تحصیلات و تخصص در سطح بالایی می‌باشند و به همین جهت در طبقه متوسط قرار می‌گیرند. اما مفهوم طبقه متوسط جدید در ایران حاصل ارتباط با غرب است و مراحل صنعتی و بطنی را مانند جوامع غربی نگذرانده است، تا مفهوم طبقه متوسط بدان معنا که در غرب است، باشد. یعنی طبقه متوسط حاصل نوسازی و مدرنیزاسیون است که از جوامع غربی وارد کشور شده و این طبقه از جنبش مشروطه به این طرف رشد داشته است. در مجموع طبقه متوسط جدید با محوریت روشنفکری شکل گرفته است، چون گفتمان روشنفکران، گفتمان دموکراسی است.

واژه‌های کلیدی: طبقه، طبقه متوسط قدیم، طبقه متوسط جدید، گفتمان

روشنفکری

مقدمه:

«طبقه متوسط» همچون بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی دارای معنای دقیق و مورد توافق همه صاحب‌نظران نیست. گذشته از تنوع دیدگاه‌های متفکران، اختلاف در ملاکها و ویژگی‌های این طبقه از یک سو و نامشخص بودن قلمروی عینی و مصداقی آن از طرف دیگر و همچنین تأثیر تحولات تاریخی بر آن سبب شده است که هر کس از زاویه دید خود تعریفی خاص از آن ارائه دهد. البته تعریف‌ها و رویکردهای بسیار متفاوتی درباره مفهوم طبقه متوسط ارائه شده است: عده‌ای از نظریه پردازان طبقه متوسط را بخشی از نظام قشربندی نیروی کار یا نظام قشربندی اقتصادی- اجتماعی موجود در یک جامعه می‌دانند که نه جایگاه چندان والایی به لحاظ رفاهی و منزلت اجتماعی دارد و نه در سطوح پایینی و محروم جامعه جای گرفته است. این نوع رویکردهای کلی و عام در حقیقت مؤید نوعی حالت شناوری یا سیال بودن صورت بندی و ترکیب طبقاتی اجزا و

عناصر متشکله (یا همان اعضاء) این طبقه بوده و تأییدی است بر این که هنوز در خصوص تعریف دقیق و جامع این تعبیر، اتفاق نظر چندانی وجود ندارد. البته در برخی منابع نیز به این نکته اشاره می‌شود که در بستر فرهنگ مردمی و عام، این تعبیر در اروپا غالباً معادلی برای واژه «بورژوازی» به حساب آمده و به کار برده می‌شود. (نوذری، ۱۳۸۴: ۵)

طبقه متوسط در جایی بین «طبقه کارگر» (که معمولاً منظور کارگران یدی است) و طبقه مرفه یا طبقه بالا (که معمولاً سرمایه داران بزرگ یا نخبگان حاکم را شامل می‌شود) قرار دارد.

نوعی فرار از ویژگی‌های مشترک یا وجوه عام موجود در مفهوم «طبقه»، به چشم می‌خورد، امری که به واسطه ماهیت «مدام در حال تغییر» طبقه متوسط و به واسطه ترکیب متنوع آن که عموماً در حال گسترش یا کاهش است، تقویت و تایید می‌شود (Mann, 1989، نقل از نوذری، ۱۳۸۴)

در ایران طبقه متوسط جدید با اقدامات دولت رضاشاه به منظور توسعه یک ارتش نوین و یک نظام اداری کارآمد و متمرکز به وجود آمد. رشد دیوانسالاری و تقاضای روز افزون برای متخصص و مدیر در سطوح گوناگون بخشهای عمومی و خصوصی و گسترش سریع آموزش به سبک غربی، منجر به پیدایش طبقه متوسط غیر کارفرما، شامل متخصصان آزاد، پرسنل نظامی، شاغلان یقه سفید و متخصص در بخش خصوصی و روشنفکران شد. بعضی از نویسندگان بر این باورند که گسترش نفوذ غرب از یک طرف و رشد سریع آموزش و سیستم بوروکراسی، از عوامل اساسی سامان یافتن طبقه متوسط جدید در ایران بوده است و در مقابل اعضای این طبقه، کارگزاران اصلی دولت سازی و عاملین جریان نوسازی در این دوره بوده‌اند به طوری که شاید به جد بتوان ادعا کرد فرآیند نوسازی در ایران با نقش کاربردی این طبقه مقارن بوده است.

طرح مسأله

واژه «طبقه متوسط» را اولین بار شخصی به نام توماس گیسبورن در سال ۱۷۸۵ به کار برد. در همان ایام بود که علم اقتصاد و سرمایه‌داری نیز در حال شکل‌گیری بود. گیسبورن، طبقه متوسط را در میانه زمین‌داران و اشراف از یکسو و کشاورزان و کارگران از سوی دیگر تعریف کرد که شامل مالکان و کارآفرینان می‌شد.

شایان ذکر است که طبقه بورژوا از لحاظ تاریخی طبقه متوسط خوانده شده است، آنها در آخرین دوره فئودالیسم در اروپا طبقه یا گروه‌های مابین اشراف زمیندار و رعایا را شامل می‌شدند که گسترش وسیعی یافته بودند. این طبقه در ابتدا پیشه‌وران و کسانی که سرمایه اندوخته و به داد و ستد می‌پرداختند، را شامل می‌شد و سپس افرادی که در صنایع سرمایه‌گذاری کردند، بانکداران و صاحبان سرمایه‌های بانکی نیز در این طبقه قرار گرفتند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۳) بعد از اینکه بورژوازی نظام فئودالیسم را برانداخت و تبدیل به قدرت سیاسی برتر شد به طبقه حاکم استحاله یافت و از صورت طبقه متوسط خارج شد. «در نظام سرمایه‌داری بین طبقات سرمایه‌دار و کارگر، دو گروه نسبتاً وسیع اجتماعی قرار دارد: در گروه اول بازرگانان و سوداگران صنعتی کوچک، مغازه‌داران، صاحبان بنگاه‌های اقتصادی کوچک و تولیدکنندگان مستقل، و در گروه دوم تحصیلکرده‌ها، مهندسان، پزشکان، حقوقدانان، استادان دانشگاه، دانشمندان، دبیران، آموزگاران، تکنسین‌ها، دانشجویان، کارمندان و حقوق‌بگیران قرار دارند. این گروه‌ها با عنوانهای طبقات متوسط و طبقه خرده بورژوازی معرفی شده‌اند. در تحلیلهای امروزی گروه اول طبقه متوسط قدیم و گروه دوم طبقه متوسط جدید خوانده شده‌اند. (ادیبی، ۱۳۵۴:

(۱۳-۱۴)

به عبارت دیگر گرچه طبقه متوسط قدیمی با این ویژگی که نه جزء سرمایه‌دار محسوب می‌شد و نه جزء کارگران یدی - که در کار تولید و توزیع نوع خاصی از محصولات مادی دخیل بودند - همچنان وجود دارد. در عین حال یک طبقه جدید دیگر پدید آمده است که به کار تولید و توزیع دانش و اطلاعات نمادین مشغول هستند و

بعضی از محققین از این طبقه جدید با عنوان «طبقه اطلاعاتی» یاد می‌کنند. (جاجی حیدری، ۱۳۸۳)

بندورا می‌گوید: افراد طبقه متوسط، کنشگران اصلی جنبشهای نوین اجتماعی - از جنبش طرفدار صلح و فمینیسم گرفته تا جنبش طرفدار محیط زیست - هستند، طبقه متوسط هر چند ضرورتاً سازمان یافته‌تر از فقرا و حاشیه‌نشینان نیست، اما منابع مهمی دارد که عبارتند از:

۱- مهارت‌های سیاسی و فرهنگی، آموزش، موقعیت‌هایی در دستگاه و تشکیلات دولتی و یا در بخش‌های اصلی دنیای حرفه‌ای.

۲- این طبقه (متوسط)، توده منتقدی در جامعه بوجود می‌آورد.

۳- طبقه متوسط از متخصصین، مدیران و توجه رسانه‌ها برخوردار است.

۴- مهمتر اینکه، افراد طبقه متوسط، در جامعه خود احساس مالکیت از خود نشان می‌دهند. افراد متعلق به این طبقه در تثبیت هنجارها، ارزش‌ها و آداب و رسوم مشارکت می‌کنند تا جامعه دلخواه‌شان را بسازند. البته افراد طبقه متوسط مختلف هستند، عده‌ای مترقی و محافظه‌کارند و عده‌ای به لحاظ سیاسی فعال و عده‌ای نیز بی‌تفاوت هستند. (Boundreau, 1999: 1).

در زمینه طبقات متوسط در ایران می‌توانیم به برخی مطالعات نه چندان گسترده مانند: بررسی‌های احمد اشرف، حسین ادیبی، جلال آل احمد، پریچهر ابراهیمی، عماد افروغ و ابراهیم انصاری و ... اشاره کنیم که نیمی از آن به دوره قبل از انقلاب اسلامی و نیم دیگر به بعد از انقلاب اسلامی - پریچهر ابراهیمی، عماد افروغ، ابراهیم انصاری - برمی‌گردد. در دوره بعد از انقلاب هرچند برخی اطلاعات کمی و آماری (مانند تحقیقات وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی) در زمینه طبقات متوسط در ایران بدست آمده و تحلیل‌های کلی و پراکنده‌ای نیز در حد روزنامه‌ها و برخی مجلات ارائه شده است، اما واقعیت این است که ما در ایران از طرفی با پیدایش و رشد طبقات متوسط جدید با یک ساخت کلان اجتماعی نوینی سروکار داریم که متفاوت از دوره‌های گذشته است و وجود

این طبقه جدید نتایج، پیامدها و مسائل بسیاری را در جامعه دامن می‌زند و از طرفی با خلاء تئوریک و تحقیقاتی در این زمینه مواجهیم. بنابراین سوال اصلی مقاله این است که برای شناسایی طبقه متوسط از چه معیارهایی می‌توان استفاده کرد و وضعیت و جایگاه طبقه متوسط در کشور ما چگونه است؟ آیا طبقه متوسط برای خود واجد «سیاست» و «آگاهی» (طبقاتی) خاصی است که با سیاست و آگاهی «طبقه کارگر» یا «طبقه سرمایه دار» متفاوت و بیگانه است و یا چنین وضعیتی در مورد طبقه متوسط وجود ندارد؟

بررسی مبانی نظری:

در تحلیل طبقه در حالی که مارکس تقریباً تأکیدی انحصاری بر عوامل اقتصادی به عنوان عامل تعیین‌کننده طبقه اجتماعی دارد، وبر بیان می‌دارد که به علایق اقتصادی باید بعنوان موردی خاص از مقوله بزرگ ارزشها نگریسته شود، مقوله‌ای که شامل موارد زیادی می‌شود که نه صرفاً اقتصادی‌اند و نه در راستای منافع قابل ارزیابی‌اند. برای وبر مدل مارکسیستی اگرچه به عنوان منبعی برای فرضیات مفید است، اما در این مدل پیچیدگی قشربندی بیش از حد ساده می‌شود. وبر بدین ترتیب می‌کوشد تا میان منافع مختلف تفکیک سلسله مراتبی، تمایز ایجاد کند. برای او طبقه و منزلت دو مجموعه مهم سلسله مراتب هستند.

هرچند وبر در توضیحاتش پیرامون مفاهیم طبقه، منزلت و قدرت به روابط میان آنها یا جایگاه هر یک در رابطه با دیگری نیز پرداخته است، اما از آنجا که در این نوشتار بسط مفهوم طبقه متوسط موردنظر ما است، به اختصار به شرح مفهوم طبقه و طبقه متوسط در نظریه وبر می‌پردازیم:

«وبر طبقه را به عنوان گروهی از مردم تعریف کرده که فرصت‌های زندگی مشابهی دارند، فرصتهایی که به وسیله قدرتشان برای فروختن کالاها و مهارت‌ها در جهت کسب درآمد تعیین می‌شود. دارایی یک ملاک تعیین طبقه است، اما تنها معیار نیست. برای وبر بُعد سرنوشت‌ساز یک موقعیت طبقاتی در نهایت، موقعیت در بازار است. وجود

گروههای بزرگ از مردم که می‌توانند در یک موقعیت طبقاتی مشترک جای داده شوند، نیازمند ایجاد عمل گروهی یا اجتماعی، یعنی فعالیت تعیین یافته براساس آگاهی و منفعت نیست، اگرچه این موقعیت باید مولد عکس‌العمل‌هایی مشابه باشد، به این معنا که در موقعیت طبقاتی یکسان، افراد باید رفتار و وجه نظرانی مشابه را بدون داشتن احساسی از آگاهی طبقاتی از خود نشان دهند. (لیپست، ۱۳۸۱: ۴۲-۴۱)

وبر همچون مارکس به شرایطی که بر اساس آن شرایط آگاهی طبقاتی پدیدار می‌شود، علاقه داشت. اما برای او، شکلی یگانه از آگاهی طبقاتی مطرح نبود. آنچه باعث می‌شود تا گروه‌هایی آگاهی از منافع مشترک خود در مقابل منافع دیگر گروه‌ها بدست آورند، یک مسئله تجربی خاص است که به اهمیت گروه‌ها در زمانها و مکانهای مختلف وابسته است. دامنه آگاهی در هر مورد به میزان زیادی به فرهنگ عمومی جامعه، بخصوص به مجموعه افکار روشنفکرانه رایج در درون جامعه بستگی دارد. مفاهیم یا ارزشهایی که احتمالاً موجب رواج یافتن یا مانع شدن از پیدایش گروه‌های دارای آگاهی طبقاتی می‌شوند، نمی‌توانند صرفاً از معرفت درباره ساختار عینی اقتصادی یک جامعه مشتق شوند. وجود قشرهای متفاوتی که در معرض فرصت‌های مختلف زندگی هستند، ضرورتاً منجر به عمل طبقاتی نمی‌شود.

فعالیت سازمان یافته گروه‌های طبقاتی به وسیله شرایط زیر تسهیل می‌شود: الف - امکان متمرکزسازی بر روی مخالفان، آنجا که تضادی بلاواسطه بر روی منافع ضروری است. بدین ترتیب، کارگران در مقابل کارفرما و نه صاحبان سهم که کسانی‌اند که واقعاً بدون انجام کار درآمد کسب می‌کنند، سازمان می‌یابند. ب - وجود یک منزلت طبقاتی که به طور نوعی برای توده‌های عظیمی از مردم، همانند باشد. ج - امکانات تکنیکی، افراد را به راحتی گردهم می‌آورد. این امر بخصوص زمانی صادق است که تعدادی از افراد، با همدیگر در محلی کوچک همچون یک کارخانه مدرن کار می‌کنند. د - رهبران، افراد را به سوی اهداف براحتی قابل فهم هدایت می‌کنند. چنین اهدافی به طور بسیار کلی تحمیل می‌شوند و یا دست کم به وسیله افرادی همچون روشنفکران که به طبقه مورد بحث

وابسته نیستند، تفسیر می‌شوند. (لیپست، ۱۳۸۱: ۴۳)

اکنون بهتر است به این موضوع پردازیم که وبر چه طبقاتی را در جامعه، شناسایی کرده و در زمینه طبقه متوسط چه نظری داشته است. چنانکه گفتیم، هرچند وبر دارایی و مالکیت را تنها معیار تعیین طبقه نمی‌داند، اما در باور وی، مالکیت مسئله اساسی همه شرایط طبقاتی است. به دلیل داشتن و یا نداشتن درآمد تولیدی (و یا سرمایه)، شیوه‌های گوناگون زندگی بوجود می‌آید. در نتیجه، تفاوت در شیوه زندگی، کلید تمایز پایگاهها در جوامع نوین است. کسانی که مالک درآمد تولیدی خویش هستند، به نسبت استفاده‌ای که از دارایی خود می‌برند، با یکدیگر نیز تفاوت دارند. برای نمونه، یک سهامدار ممکن است به طبقه «اجاره‌دهندگان» و یا کارفرمایان تعلق داشته باشد.

اجاره‌دهندگان یا طبقه مالکان، کسانی هستند که از درآمد ثابت ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها یا سپرده‌های اعتباری به دور هستند؛ ایشان افرادی هستند که زمینها را در کنترل خود داشته و درآمد خویش را از کشاورزان اجاره‌نشین (که در آن زمینها کار می‌کنند) دریافت می‌دارند. در باور وبر، کسانی مانند تاجران، صاحبان کشتی و بانکداران، یعنی همان کسانی که صاحب مال‌التجاره بوده و فعالیت تجاری انجام می‌دهند؛ «کارفرمایان» نامیده می‌شوند. وبر، اینان را «طبقه تجاری» می‌خواند؛ زیرا آنان فقط دارایی خود را برای بدست آوردن سود بکار می‌گیرند. در نتیجه اعضای این طبقه، اغلب از قدرت اقتصادی بیشتری نسبت به طبقه اجاره‌دهندگان، برخوردار هستند، از دید وبر طبقه‌های ناداری که حق امتیاز کمتری دارند، از افرادی تشکیل شده‌اند که امروزه «کارگران یقه آبی» نامیده می‌شوند، زیرا مهارت‌های آنان به گونه‌ای ابتدایی، در برگیرنده کار بدنی است. وبر، بدون هیچ توضیح بیشتری، بیان داشته که این گونه افراد می‌توانند به سه گروه تقسیم شوند: کارگران ماهر، نیمه ماهر و بی‌مهارت. (ترنر، ۱۳۷۰: ۲۷۵)

در طرح طبقه‌ای وبر، «طبقات متوسط» از افرادی تشکیل یافته‌اند که امروزه کارگران یقه سپید نامیده می‌شوند، زیرا مهارت‌هایی را که آنها به فروش می‌رسانند، متضمن کار بدنی نیست؛ صاحب منصبان دولتی از قبیل سیاستمداران و مجریان، مدیران تجارتخانه‌ها،

اعضای مشاغلی از قبیل پزشکان، حقوقدانان، معلمان، روشنفکران و متخصصین و تکنسین‌ها، در هر نوع، کارمندان یقه سفید سطح پایین و کارکنان دولت، اینان بواسطه اینکه مهارت‌هایشان از سطح تقاضای نسبتاً بالایی در جوامع صنعتی برخوردار است، بدین لحاظ معمولاً قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری را نسبت به آنانی که کارهای بدنی می‌کنند، دارا می‌باشند.

گرب، با نگاهی تطبیقی به آراء مارکس و ماکس وبر در مورد طبقه متوسط می‌گوید که «بحث از طبقه متوسط برای درک آراء مارکس و وبر اهمیت بسیاری دارد و شاید مهمترین مسئله در مناقشه بر سر ماهیت طبقه‌ها در جوامع جدید باشد. اگر فقط یک تفاوت بنیادی بین مارکس و وبر در مورد موضوع ساختار طبقاتی وجود داشته باشد، آن تفاوت آراء آنها درباره طبقه متوسط است؛ خاصه بخش حقوق‌بگیر غیریدی (گرب، ۱۳۷۳: ۷۶-۷۵).

«تفاوت مفهوم وبری، در این امر است که بر نابرابری‌های توزیعی که مارکس بی‌اهمیت می‌شمارد تأکید می‌کرد. اعضاء طبقه متوسط حقوق‌بگیر، فرصت‌های زندگی اقتصادی بهتر و منافع اقتصادی متفاوتی دارند و خود این امر باعث می‌شود که این طبقه را به مثابه طبقه‌ای متمایز از کارگران در نظر گیرد، طبقه‌ای که محتمل نیست در انقلاب سوسیالیستی دخیل باشد. به عقیده وبر، رشد طبقه متوسط حقوق‌بگیر و اهمیت فزاینده آن، با روی آوردن فرزندان کارگران و خرده بورژوازی به مشاغل اداری در سازمان‌های بوروکراتیک در حال رشد ادامه خواهد یافت. گذشته از این، عده‌ای از افراد متعلق به این طبقه علاوه بر مزیت توزیعی خود بر کارگران عادی، مشاغلی در سطوح متوسط مدیریت به عهده می‌گیرند که آنها را بر کارگران مسلط می‌سازد. به نظر وبر، این جایگاه حقوق‌بگیران، در به وجود آوردن شکافی آشکار بین طبقه‌های متوسط و کارگر دخالت دارد و به شدت احتمال این که کارمندان حقوق‌بگیر، کارگران را در کنش انقلابی پشتیبانی کنند و با آنها احساس نزدیکی و همدردی کنند را کاهش می‌دهد. (گرب،

سی‌رایت میلز (۱۹۵۶) در کتاب «یقه سپیدان»، کارکنان اداری و دفتری را - اعم از کارکنان دولتی یا بخش خصوصی - اعضای طبقه متوسط جدید می‌نامد. میلز با مقایسه طبقه متوسط قدیم و جدید، خصوصیات تاریخی، اقتصادی و سبک زندگی و عقاید و آمال هر یک را بررسی می‌کند. میلز به طور کلی در بررسی وضعیت طبقه متوسط، اعم از کارکنان یقه سپید و سوداگران کوچک، سه مسئله را مورد توجه قرار می‌دهد:

۱- تجانس یا عدم تجانس طبقه‌ای در هر یک از قشرها، ۲- محتوا و درجه آزادی هر یک از قشرها و ۳- آیا از سیاست مستقلی پیروی می‌کنند یا از نظر سیاسی به ایدئولوژی و رهبری قشرهای دیگری متکی هستند. (کیویستو، ۱۳۸۰: ۶۱)

میلز، کارکنان یقه سپید را جزء قشرهای متوسط جدید معرفی می‌کند. از نظر میلز، طبقه متوسط جدید، طبقه‌ای مستقل و قائم بذات نیست ولی در نهایت ناگزیر است یا حامی طبقه حاکم باشد یا یاور توده مردم شود. در این عبارات، تأثیرات عمیق مارکس بر میلز به خوبی هویدا است. به قول احمد اشرف، میلز نظریه مارکس را درباره طبقات متوسط در جوامع سرمایه‌داری مورد آزمایش قرار داده و نتایج تحقیق وی، نظریه مارکس را تأیید نموده است. از این رو طبقه متوسط جدید بین طبقه کارگر و سرمایه‌دار به منزله پلی به شمار می‌رود و از این طریق ستیزه‌های طبقاتی را تخفیف و تسکین می‌دهد. (Mills, 1956: 300)

- رالف دارندرف (۱۹۷۱) در تبیین دیدگاه‌هایش در مورد طبقه متوسط جدید، ابتدا نظریه‌های موجود در این زمینه را به دو دسته تقسیم می‌کند: گروه اول، طبقه متوسط جدید را حامیان طبقه سرمایه‌دار می‌پندارند و گروه دوم طبقه متوسط جدید را به شکل توسعه یافته پرولتاریا دیده و آن را به صورت بالقوه انقلابی و یا در طبقه کارگر می‌دانند. در این گروه‌بندی، دارندرف نظریه سی‌رایت میلز را در گروه دوم جای می‌دهد. هرچند که خود میلز چنین بیانی را به صراحت ابراز نکرده است. در ارزیابی این نظریه‌ها دارندرف اعتقاد دارد که هر دو گروه در عین تضادی که با هم دارند، می‌توانند مجتمعاً

درباره طبقه متوسط جدید صادق باشند. وی معتقد است: «بجای اینکه بپرسیم کدامیک از دو نظریه به ظاهر متضاد می‌تواند بر طبقه متوسط جدید اطلاق شود، می‌توان سؤال را تغییر داد و پرسید آیا ملاک و ضابطه‌ای وجود دارد که با کمک آن بتوان بین دو بخش طبقه متوسط جدید تمایز و جدایی قائل شد و دید کدام نظریه بر کدام بخش قابل اعمال است؟» ملاک و ضابطه اصلی که دارندرف برای جدایی دو بخش طبقه متوسط جدید از هم به کار می‌برد در موقعیت کارمند در درون و بیرون دستگاه دیوانسالاری نهفته است. به بیان دیگر، دارندرف موقعیت شغلی را در درون و بیرون دستگاه دیوانسالاری ملاک و ضابطه جدایی دو بخش طبقه متوسط جدید از هم می‌داند. بر مبنای چنین ضابطه‌ای دارندرف دو گروه اصلی در درون طبقه متوسط جدید تشخیص می‌دهد که این دو در مقابل هم قرار داشته و در جهت‌گیری‌ها متضادند. گروهی حامی و پشتیبان طبقه حاکم است و گروهی دیگر در جهت مخالف قرار دارد. دارندرف در اطلاق نظریه‌ها بر این گروه‌ها می‌نویسد: «پیشنهاد می‌کنم که نظریه حامی طبقه حاکم بدون استثناء به موقعیت اجتماعی کارگران یقه سپید نسبت داده شود.» (ابراهیمی، ۱۳۷۴: ۲۰)

آنتونی گیدنز و دیدگاه ترکیبی او: منتقدان مارکسیست، گیدنز را در مقوله نو و بریها جای می‌دهند. اما او عناصر اصلی آراء مارکس و وبر را قبول داشته و با بهره از مفهوم ساخت‌یابی،^۱ تئوری نسبتاً مستقلی در مورد طبقات اجتماعی ارائه داده است. وی در کتاب خود، به نام "ساخت طبقاتی جوامع پیشرفته" بر آن است که ماهیت طبقه و قدرت، اهمیت بوروکراسی و نقش دولت را در جوامع پیشرفته نشان دهد؛ به گونه‌ای که کاستی‌های نظریه‌های مارکس و وبر را برآورده سازد.

دیدگاه ساخت‌یابی گیدنز، با واکاوی وی درباره ساخت طبقاتی در جوامع پیشرفته آغاز می‌شود. از دید او، نظام طبقاتی دو طبقه‌ای (بورژوا در برابر پرولتاریا)، شیوه‌ای کاملاً انتزاعی است؛ به طوری که بسیاری از طبقه‌های بینابینی را به فراموشی می‌سپارد. وی باور

دارد که پایه تفاوت‌های طبقاتی، داشتن و یا نداشتن وسایل تولید است. همچنین، باور دارد که طبقه‌ها، ناشی از تفاوت‌های قدرتی گروه‌ها در بازار سرمایه داری نیز هستند. از دید گیدنز نمی‌توان خط و مرز دقیقی میان طبقه‌ها کشید، زیرا برخی از گروه‌ها، مانند خرده بورژوازی قدیمی یا پزشکانی که برای خود کار می‌کنند، در مرز طبقاتی قرار داشته و بیش از یک حق را به خود اختصاص داده‌اند. در اینجا است که گیدنز، برای تشریح این طبقه‌ها، از ایده ساخت یابی استفاده می‌کند. پیشنهاد گیدنز این است که می‌توان ساخت طبقاتی را به عنوان پدیده‌ی متغیری در نظر گرفت که مطرح شدن به صورت نظام سه طبقه‌ای، تفاوت‌ها را در درجه ساختی شدن نشان می‌دهد. (لهسایبی‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۳)

در استفاده از دورنمای ترکیبی وبری و مارکسیستی، گیدنز استدلال می‌کند که سه حقوق یا قدرت یا ظرفیت یعنی "دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کار یدی" بنیان اصلی «ساختار طبقاتی سه‌گانه‌ای» است که در تمام جوامع سرمایه‌داری یافت می‌شود. به طور عمده به دلیل اینکه این سه بنیان قدرت در قلمرو اقتصادی غالب هستند، ارتباطات اجتماعی براساس طبقه بالایی که بر دارایی مولد کنترل دارند و طبقه میانی که دارایی نسبتاً زیادی ندارند ولی دارای تحصیلات ویژه و مهارت‌های بالا هستند و می‌توانند آن را در بازار مبادله کنند و طبقه پایینی یا کارگری که فقط نیروی کار یدی خود را می‌فروشند، صورت می‌گیرد. یکی از تفاوت‌های اساسی مدل مبتنی بر سه طبقه گیدنز با مدل مبتنی بر دو طبقه مارکس، مشخص کردن طبقه متوسط نامتجانس که شامل پرسنل ماهر و آموزش دیده است و با سرمایه‌داران و کارگران یدی متفاوت است، می‌باشد. به هر حال طبقه متوسط یک واقعیت موجود در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته است و به شکل یک بخش موقتی یا موقعیت‌های متناقض فرعی نیست.

از نظر گیدنز، طبقه متوسط شامل افرادی می‌شود که در مشاغل مختلف بسیاری کار می‌کنند. او می‌گوید: به عقیده برخی از صاحب‌نظران اکثریت جمعیت بریتانیای امروز در

این طبقه قرار می‌گیرند، زیرا نسبت مشاغل یقه سفید در مقایسه با مشاغل یقه آبی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است.

سه بخش نسبتاً مشخص در درون طبقه متوسط وجود دارد. طبقه متوسط قدیم عبارت بود از صاحبان سرمایه‌های کوچک، مالکان فروشگاههای محلی و کشاورزان کوچک. شمار افراد این دسته در طول قرن گذشته به طور پیوسته کاهش یافته است، اما هنوز نسبت قابل توجهی از کل جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند. طبقه متوسط بالا اساساً از کسانی که دارای مشاغل مدیریت یا حرفه‌ای هستند، تشکیل شده است. این دسته شامل شمار بسیاری از افراد و خانواده‌ها است و تعمیم دادن در مورد نگرشها و دیدگاه آنان مخاطره‌آمیز است. بیشتر آنها شکلی از آموزش عالی را تجربه کرده‌اند و نسبت افرادی که دارای نظرات آزادمنشانه درباره موضوعات اجتماعی و سیاسی هستند در بین آنها، به ویژه در میان گروههای حرفه‌ای و تخصصی تقریباً بالا است. طبقه متوسط پایین گروهی به مراتب نامتجانس‌تر است، و شامل افرادی می‌شود که به عنوان کارکنان دفتری، نمایندگان فروش، معلمان، پرستاران و دیگران به کار اشتغال دارند تا حد زیادی، بیشتر اعضای طبقه متوسط پایین، با وجود یکی شدن برخی شرایط کارشان با کارگران یقه آبی، معمولاً نگرش‌های اجتماعی و سیاسی متفاوتی با آنها دارند.

وضعیت و ماهیت طبقات متوسط جدید در کشورهای پیرامونی و ایران

معمولاً طبقه متوسط در کشورهای پیرامونی یک نیروی متری و سازنده است. این نیروهای اجتماعی مدافع آزادی و نوسازی، استقرار مدرنیزاسیون و موتور محرکه تحول زندگی اجتماعی کشورهای پیرامونی به سوی شیوه تولید صنعتی و دولت مدرن هستند. تحولات جدید در کشورهای در حال توسعه به پیدایش و رشد طبقه متوسط جدید انجامیده است. ما می‌توانیم به مطالعات و نظریه‌هایی اشاره کنیم که به این موضوع پرداخته‌اند. مور برگر (۱۹۷۶)، جان جانسون (۱۹۸۰)، مانفرد هالپرن (۱۹۶۳)، جیمز بیل

(۱۳۷۸)، احمد اشرف (۱۳۷۲)، حسین ادیبی (۱۳۵۴ و ۱۳۵۸)، جلال آل احمد (۱۳۷۲)، عماد افروغ (۱۳۷۹)، پریچهر ابراهیمی (۱۳۷۴) و ... در مورد وضعیت طبقه متوسط در کشورهای آمریکای لاتین، خاورمیانه، افریقا و ایران به مطالعه و تحقیق پرداخته‌اند.

«مطالعات جانسون در کشورهای آمریکای لاتین و مطالعات برگر وهالپرن در کشورهای خاورمیانه و افریقای شمالی صورت گرفته است. کوشش آنها در واقع روشن کردن سیر تحولات و نیروی نوکننده در این جامعه‌ها بوده است. به نظر برگر در کشورهای خاورمیانه، طبقه متوسط نیروی اصلی دگرگون‌کننده به شمار می‌رود. وی در بحث از کشورهای خاورمیانه ادعا می‌کند که اگر طبقه متوسط قدرت سیاسی را قبضه کند، موقعیتی خواهد یافت تا کشور را سریعاً به سوی نوگرایی هدایت کند.

(ادیبی، ۱۳۵۸: ۲۴)

برگر طبقه متوسط را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخش نخست را بازرگانان و کاسبکارانی تشکیل می‌دهند که به سبب درآمدشان و نفوذ اندکشان نمی‌توانند در میان صاحبان قدرتهای سیاسی و اقتصادی جایی داشته باشند و بخش دوم را گروههای مختلفی از بوروکراتهای حقوق‌بگیر تشکیل می‌دهند. (ابراهیمی، ۱۳۷۶)

هالپرن، برخلاف برگر مدعی است که در زمینه ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی نظریه جدیدی ارائه کرده است. نظریه هالپرن مستقیماً به طبقه متوسط جدید مربوط می‌شود که بحث اصلی و رئوس کلی آن در زیر به طور خلاصه ارائه می‌شود:

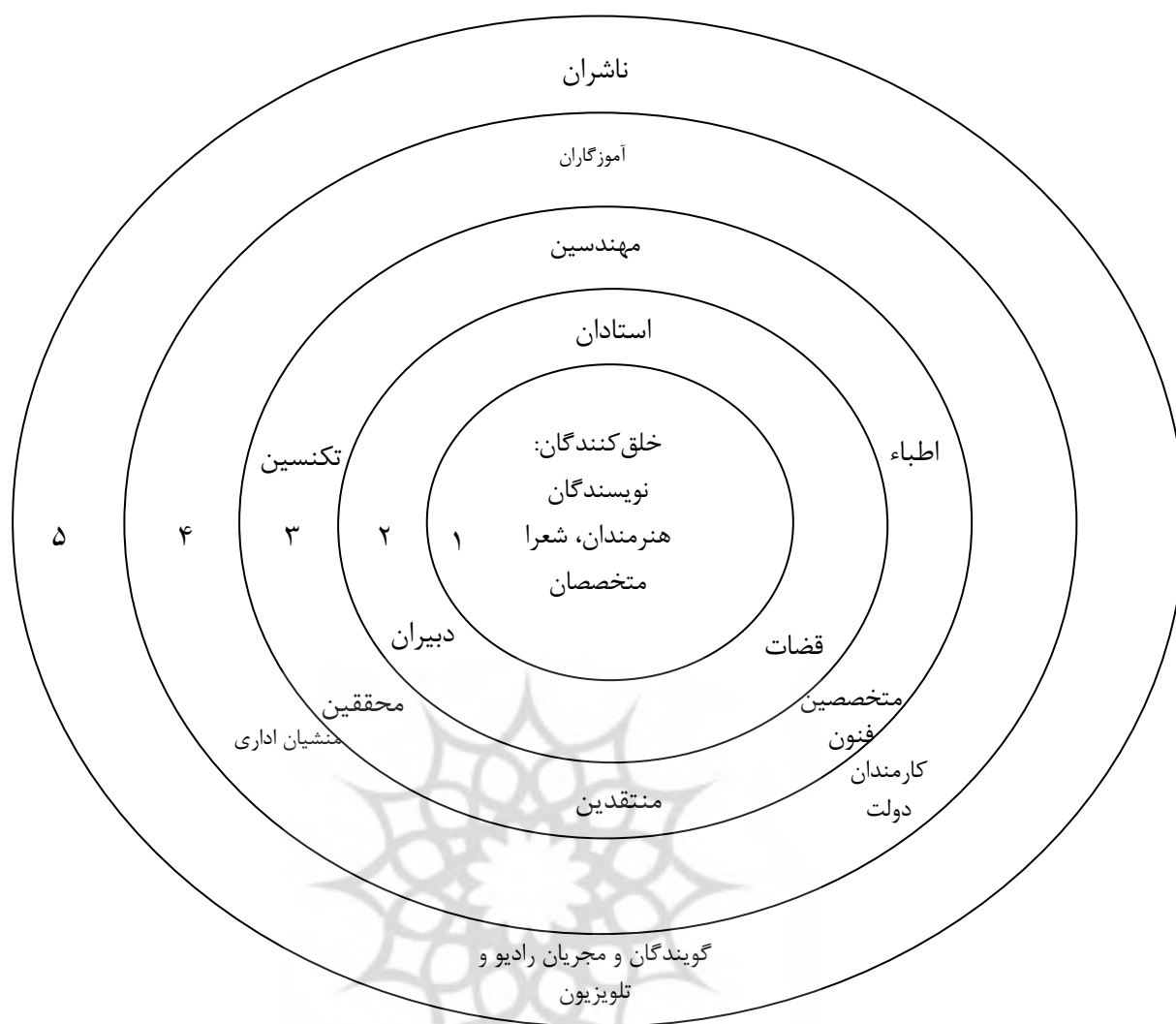
۱- طبقه متوسط جدید یک طبقه اجتماعی در خود است که اخیراً ظاهر شده است. این طبقه یک طبقه متجانس نیست، بلکه اعضای آن از گروههای اجتماعی مختلف منشأ گرفته‌اند. در کشورهای در حال توسعه طبقه متوسط جدید نیروی اصلی انقلابی را تشکیل می‌دهد. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۴۵)

از دیگر افراد این حوزه می‌توان به لهسایی‌زاده، (استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز)

اشاره کرد، او می‌گوید: «در پی گسترش صنعت، بوروکراسی و نظام سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی، طبقه‌ای نوین و گوناگون ایجاد شده که امروزه به شدت رو به گسترش است.» در این طبقه، چهار قشر اصلی روشنفکران، حرفه‌ای‌ها، کارمندان و مدیران قرار دارند. بیشتر اعضای این طبقه، صاحب وسایل تولیدی نبوده و کارگزاران بخش خصوصی و یا دولتی هستند. این افراد، عمدتاً پیرو دخالت محدود دولت در کارها و برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی بوده و ویژگی‌های لیبرالی دارند. بخشی از این طبقه، دارای گرایش‌های رادیکالی و خواهان دخالت کامل دولت در تمامی کارها هستند، زیرا بر این باورند که در کشورهای پیرامونی هنوز طبقه‌های اجتماعی به سطحی از توان اقتصادی نرسیده‌اند که بتوانند همه کارها، به ویژه مسائل اقتصادی را هدایت کنند. (لهسایی زاده، ۱۳۷۴)

در کشورهای پیرامونی، بسیاری از گروه‌های طبقه متوسط، در ساختار حکومتی مشارکت داشته و در واقع، گردانندگان اصلی حکومتها هستند و برخی نیز در جبهه‌های انتقادی قرار می‌گیرند. روشنفکران دسته دوم، تأثیر زیادی بر گروه‌های دانشجویی دارند. دومین قشر از طبقه متوسط، قشر حرفه‌ای‌ها است، قشر حرفه‌ایها از افراد تحصیلکرده‌ای مانند دکتراها و مهندسان تشکیل شده که به دلیل متخصص بودن، جامعه نیاز مبرمی به آنها دارد و وابستگی سازمان‌های بخش خصوصی و دولتی به آنها زیاد است. ناگفته نماند که در بیشتر موارد، برای جذب نیروهای متخصص، رقابتی میان این دو بخش وجود دارد.

آل احمد، با اقتباس از نظرات ریمون آرون، قشربندی طبقه متوسط جدید در ایران را تنها براساس ملاک «خلاقیت» نمی‌داند، وی با اضافه نمودن ملاک «ذینفعی» تصویر مطرح شده آرون را ترسیم می‌نماید.



شکل ۱- قشربندی آل احمد از طبقه متوسط جدید (ملاک: خلاقیت و ذی‌نفعی که برعکس عمل می‌کنند)

از نظر وی، در هسته مرکزی این لایه‌ها، در طبقه متوسط کسانی قرار دارند که نه تنها خلاق هستند، بلکه کمترین پی‌جویی را جهت منافع شخصی دارند. در قشر دوم قدرت خلاقیت کمتر شده، توجه به منافع شخصی افزایش می‌یابد. قشر سوم، اگرچه از مشاغل آزاد هستند اما نفع‌طلب‌تر از لایه‌های ۴ و ۵ به نظر می‌رسند. اما آنها از قدرت ابتکار و خلاقیت بیشتری در کار برخوردارند. جلوتر بودن وضعیت قضات نسبت به لایه سوم یعنی مشاغل آزاد شاید به دلیل وضعیت تاریخی این قشر در ایران باشد. به اعتقاد آل احمد، ظهور و استعمال واژه روشنفکر (که همزمان با رشد طبقه

متوسط جدید می‌باشد) به دوران مشروطه برگشته و در مقابل کلمه «منورالفکر» بکار می‌رود. فرانسویان، قرن هجدهم را قرن روشنایی می‌گفتند و پیشوایان قرن هجدهم را روشن‌شدگان، که اشاره به پشت سر گذاشته شدن دنیای تاریک قرون وسطی بوده است. آل احمد خصوصیات روشنفکران ایرانی را به صورت ذیل گروه‌بندی می‌نماید:

۱- بیگانه بودن نسبت به محیط بومی که به تمایز در آداب و رفتار می‌انجامد، ۲- درس خوانده بودن، ۳- بریده بودن از سنت‌ها و ۴- با نظری علمی و انتقادی به امور دنیا نگرستن.

وی منشاء روشنفکران ایران را در چهار سرفصل جستجو می‌کند: ۱- اشرافیت در اواخر دوران قاجاریه، ۲- روحانیت ۳- مالکیت اراضی و حشم‌داری و ۴- شهرنشینان تازه‌پا که در واقع سوداگران شهری‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۰)

جیمز بیل با در نظر گرفتن ایران به عنوان یک کشور اسلامی خاورمیانه، بیان می‌دارد که ساختار طبقاتی در خاورمیانه اسلامی در جریانی مستمر، بافت بهم پیوسته‌ای دارد و به لحاظ سنتی برخوردار از یک انعطاف‌پذیری غیرعادی است. این انعطاف دقیقاً مرتبط با الگوهای گروهی درون طبقاتی و همچنین روابط بین طبقاتی و فرایندهای تحرک است (ابراهیمی، ۱۳۷۴).

وجه مشخصه روابط طبقاتی خاورمیانه الگوهای ناموزون سلسله مراتبی اما به شدت دو جانبه قدرت است. گرچه افراد گروه‌های متعلق با طبقات، درون و بیرون از محافل هم مرکز قدرت حرکت می‌کنند، اما طبقات خود، در سلسله مراتب کلی باقی می‌مانند. این بدان معناست که سیر و جریان قدرت همواره از طبقات بالا به پایین، شدیدتر است و طبقات پایین دائماً در موقعیت قدرت نامطلوب جای گرفته‌اند.

وجه مشخصه روابط فردی، گروهی و طبقاتی در خاورمیانه براساس الگوی دیالکتیکی است و منجر به نظامی می‌شود که توازن تعارض‌ها را تضمین می‌کند. برای نمونه طبقات متوسط با یکدیگر و همچنین با طبقات حاکم و دهقان وارد نبردی زنده و خلاق می‌شوند. طبقه روحانیت، موقعیت مذهبی با منزلت و کنترل نظام

آموزش سنتی را حفظ می‌کند. طبقه متوسط بورژوازی همیشه از ابزارهای چانه‌زنی مالی و اقتصادی برخوردار است. در حالی که طبقه دیوانسالار از یک موقعیت سیاسی - اداری بهره‌مند است. همواره در ارتباط با مواجهات، عامل مهارکننده ثابتی در میان این طبقات وجود دارد که این طبقات از این ابزارها برای مهار فعالیت‌های طبقه حاکم علیه خود نیز استفاده می‌کنند. طبقات با قدرت کمتر قادر به مهار طبقات قدرتمندتر در سراسر تاریخ اسلام بوده‌اند. بیل بر آن است که یکی از نیروهای اجتماعی جدید که این ساختار سنتی را به شدت مورد چالش قرار داده است، طبقه متوسط متخصص است. این طبقه یک طبقه متوسط غیر بورژوازی است که اعضایش خود را بیشتر از طریق عمل و خدمات، با دیگران مرتبط می‌دانند تا از طریق ثروت مادی یا روابط شخصی، اعضای این طبقه در مشاغل تخصصی، فنی، فرهنگی، روشنفکری و اداری شاغل بوده و شامل معلمان، استادان، دانشجویان، تکنوکرات‌ها، مهندسان، پزشکان، نویسندگان و هنرمندان، روزنامه‌نگاران، دیوانسالاران و افسران ارتش میان رتبه می‌باشند. (ادیبی، ۱۳۵۴: ۴۷-۴۵)

سعید برزین (۱۳۷۲) صاحب‌نظر دیگر این حوزه می‌گوید: «منظور ما از طبقه متوسط طبقه‌ای است که اعضای آن خود را نه از طبقات حاکم می‌دانند و نه از طبقات کارگر، اما می‌توان اعضای طبقه متوسط را به دو گروه اصلی تقسیم نمود: ۱- آنهایی که عضو بخش خصوصی هستند ۲- آنهایی که جزء بخش دولتی‌اند. در بخش خصوصی می‌توان صاحبان سرمایه را یافت که خود به دو گروه بازاریان سنتی و سرمایه‌داران جدید (تجاری، صنعتی و خدماتی) تقسیم می‌شوند. اما گروه دولتی در طبقه متوسط را عمدتاً کارمندان تشکیل می‌دهند که شامل گروه کارگزاران اداری، تکنسین‌ها، متخصصان، مسئولان فرهنگی، رده‌های نیروهای مسلح و مدیران می‌شوند. اعضای این گروه با اعضای بخش خصوصی از این نظر متفاوتند که سرمایه ندارند، حقوق بگیرند، از سواد بالایی برخوردارند، و مهمتر از همه به خاطر موقعیت اداری خود به مراکز تصمیم‌گیری و قدرت نزدیک‌ترند» (برزین، ۱۳۷۲: ۲۲).

در مجموع در مورد خصوصیات طبقه متوسط جدید در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

- ۱- در کشورهای در حال توسعه، این طبقه حاصل رابطه نفوذی غرب و دگرگونی در جامعه سنتی است.
- ۲- در کشورهای در حال توسعه، این طبقه عامل اصلی نوسازی و دگرگونی است.
- ۳- در کشورهای در حال توسعه، این طبقه به تجدیدنظر در سنن و اعتقادات می‌پردازد.
- ۴- اعضای این طبقه از تحصیلات نسبتاً بالایی برخوردارند و به دنبال اجرای برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی هستند.
- ۵- در کشورهای در حال توسعه اغلب اعضای این طبقه جذب کارهای دولتی می‌شوند و معمولاً در مقابل فروش نیروی فکر خود، مزد یا حقوق دریافت می‌دارند.
- ۶- هنگام بحران یا تورم، اعضای این طبقه شدیداً آسیب‌پذیر می‌شوند.
- ۷- در کشورهای در حال توسعه، در بسیاری از مواقع برخی از اعضای این طبقه امکان دستیابی به حاکمیت سیاسی را دارا هستند.
- ۸- اعضای این طبقه دارای منشأ اقتصادی - اجتماعی یکسانی نیستند. (ابراهیمی، ۱۳۷۶: ۴۵-۴۴).

طبقه متوسط در ایران مثل خیلی از کشورهای غربی تغییراتی را در خود داشته است، به طوری که در گذشته دارندگان صنایع کوچک شامل طبقه متوسط می‌شدند، ولی با رشد مدرنیزاسیون تغییراتی در این گروه به وجود آمد و شامل روشنفکران، مدیران، حرفه‌ای‌ها و کارمندان شد و زمینه رشد طبقه متوسط جدید فراهم شد که این گروه لزوماً صاحبان وسایل تولیدی نبودند.

پس با توجه به مباحث ارائه شده می‌توان گفت ساختار و آرایش طبقاتی در جامعه ایران در حال تحول بوده است، به ویژه پس از مشروطیت و تعامل با غرب تنوع و پیچیدگی ساختار طبقاتی بیشتر شده و در این دوره طبقه متوسط جدید در کنار طبقه

سنتی (بازاری) شکل گرفته است. رشد سرمایه‌داری دولتی، دیوانسالاری، گسترش سریع آموزش (در کل کشور و از جمله گسترش سپاه دانش در روستاها در دوره پهلوی) و رشد آموزش عالی به سبک غرب و مجموعه فرایندهای دیگر نوسازی، منجر به پیدایش و تکوین این طبقه شده است. اعضای این طبقه سرگرم فعالیت‌های حرفه‌ای، تکنیکی، فکری، اداری و مدیریتی هستند و قدرت سیاسی اجتماعی اینان به میزان تخصصشان بستگی دارد. از ویژگی‌های مهم اعضاء طبقه متوسط در ایران در تمایل به غرب و دوری از تمایلات مذهبی بوده است و به میزان افزایش تحصیلات این گرایش‌ها بالاتر می‌رود. در جمع‌بندی ویژگی‌های طبقه متوسط در ایران باید گفت لایه‌های مختلف این طبقه از زمینه‌های ظهور اجتماعی متفاوت و تحرک اجتماعی بالا برخوردار بوده و با دستگاه بوروکراسی همکاری دارند. (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۰)

جریان‌شناسی و ماهیت طبقه متوسط جدید در ایران

طبقه متوسط در غرب در قرن نوزدهم بیشتر بر روی مفاهیم جامعه مدنی، حقوق مدنی، صنعت نوین و ... می‌چرخید ولی در قرن ۲۰ یقه سفیدان همچون پزشکان، وکلا و متخصصین به آن اضافه شدند. - در ایران از دو مفهوم یاد شده طبقه متوسط جدید را می‌توان شناخت. - در واقع مفهوم طبقه متوسط جدید در ایران یک طبقه الگو گرفته شده از غرب است که مراحل صنعتی و بطنی در جوامع غربی را نگذرانده است، تا مفهوم طبقه متوسط بدان معنا که در غرب است، را بشود بر آن اطلاق کرد. یعنی طبقه متوسط حاصل نوسازی و مدرنیزاسیون است که از جوامع غربی وارد کشور شده و این طبقه از جریانهای به وجود آمدن انقلاب مشروطه به این طرف رشد کرده است. البته از انقلاب مشروطه گروه روشنفکران فعال بودند که توانستند ساختارهای حقوقی، قانونی و پارلمان ملی را فراهم کنند، ولی گاهی روشنفکران را کسانی می‌دانند که فراطبقاتی‌اند، یعنی اگر

روشنفکران را خارج از طبقات قرار دهیم، طبقه متوسط جدید^۱ با اصلاحات دولت رضاشاه در نظر گرفته می‌شود که واجد رشد شهرنشینی، بوروکراسی دولتی، ارتش، گسترش ارتباطات و ... است. ولی روشنفکر را مقید به گروه دانستن به واقعیت نزدیکتر است. هر طبقه اجتماعی می‌تواند در صورت رسیدن به خودآگاهی اجتماعی روشنفکر خود را تولید کند. طبقه متوسط جدید با محوریت روشنفکری است، چون گفتمان روشنفکران، گفتمان دموکراسی است. یعنی از اوایل انقلاب مشروطه گفتمان دموکراسی محور بوده هرچند طبقات بالا و متوسط سنتی در انقلاب مشروطه تأثیر اساسی داشتند، تولیدات روشنفکری و طبقه متوسط جدید از عصر پهلوی گسترش زیادی یافت و تحولات بزرگ این دوران را هم بوجود آورد. گاهی طبقه متوسط جدید به تولید فکری و فرهنگی اطلاق می‌شود و گاهی به بوروکراتهای دولتی و خصوصی اطلاق می‌شود و گاهی به مشاغل تخصصی و حرفه‌ای مانند پزشکان، وکلا و ... اطلاق می‌شود. ولی در هر صورت طبقه متوسط روشنفکری را از دوران قاجار می‌توان در نظر گرفت و منشأ بسیاری از آنها از شهرنشینان بوده و بوروکراتها را به طور اساسی از دوران تشکیل دولت مطلقه پهلوی خصوصاً زمان محمدرضا شاه پهلوی می‌توان در نظر گرفت که حتی تکنسین‌های خارجی بسیاری را هم استخدام کرد. سلطنت محمدرضا پهلوی دارای سه ویژگی است: تشکیلات درباری، ارتش گسترده، تشکیلات بوروکراسی (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۳۸۳). در دوران پهلوی دولت و تشکیلات اداری گسترده‌ای به وجود آمد و استخدام مدیران دولتی و کارمندان، معلمان، استادان دانشگاه و ... گسترش یافت و حتی تا روستاها کشیده شد. این یک عامل اصلی تشکیل طبقه متوسط جدید بود. در دوران پهلوی اول و دوم تشکیلات قضایی از دست روحانیون خارج شده، وکلا و قضات همگی گسترش قانونی و اداری یافتند. احداث مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها و ... در

۱- طبقه متوسط قدیم شامل تجار متوسط، صنعتگران، پیشه‌وران، کسبه، روحانیون و خرده مالکان می‌شود و اما طبقه متوسط جدید کارمندان و متخصصان (عمدتاً در بخش دولتی) که فارغ‌التحصیلان خارج از کشور و دانشگاهها و مدارس عالی را به سبک غربی در ایران از مشروطیت به بعد ایجاد شده بود، در برمی‌گیرد

دوران پهلوی گسترش یافت. در اواخر دوران حکومت پهلوی سرمایه‌گذاری صنعتی رواج فراوانی یافت و طبقه کارگر هم گسترش بیشتری یافت. به طور خلاصه می‌توان گفت زمینه‌های انقلاب مشروطه در دوران قبل از انقلاب مشروطه و با فرستادن دانشجویان به خارج و تربیت متخصصان در رشته‌های متفاوت، ایجاد مدارس جدید، گسترش سپاه دانش در اقصی نقاط روستایی کشور و چاپ تیراژ بالای روزنامه‌ها (مثل صور اسرافیل، جبرئیل و...)، ترجمه کتب خارجی و همگام با این روند جان گرفتن طبقه متوسط سنتی یعنی بازاریان که پیشرو در تحولات تاریخی ایران بوده‌اند و روحانیون که از دوران قاجار توانستند هم مبانی نظری حکومتی و هم تشکیلات گسترده حوزوی را به وجود بیاورند رقم خورد. تحلیل انقلاب اسلامی هم نیازمند تحلیل طبقات، هم منشأ و خاستگاه واقعی آنها و هم نیازمند تئوری است.

ولی افکار و نظریات طبقه متوسط سنتی و جدید با هم علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی همگن شد و حکومت پهلوی را درهم کوبید. طبقه متوسط جدید در اوان انقلاب نقش بسزایی داشت ولی بعد از جنگ با تغییر ساختارهای اقتصادی موقعیت طبقه متوسط جدید (روشنفکران، بوروکراتها، متخصصان و...) به خطر افتاد. در ایران، رواج اقتصاد داخلی مبتنی بر بهره و سود، دلالتی و واسطه‌گری و به وجود آوردن سوداگران دولتی و خصوصی، طبقه متوسط جدید را از نظر اقتصادی به سطح طبقه پایین سوق داده است.

طبقه متوسط جدید هرچند از نظر اقتصادی در تزلزل قرار دارد ولی از نظر فکری و فرهنگی دارای رشد و خودآگاهی است. البته انتقادات وارد به طبقه متوسط جدید گاهی به نداشتن مبانی نظری قوی و بیشتر گریز برداری از مبانی فلسفه غرب است. ولی نقطه مهم علیه این استدلال، ایجاد تحولات عظیم در تاریخ معاصر ایران است. مانند جنبش نفت و انقلاب اسلامی. (افشار، ۱۳۸۲: ۵)

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که طبقه متوسط جدید بیش از آنکه متکی به قدرت و ثروت باشد بیشتر متکی به منزلت و حیثیت اجتماعی است، یعنی طبقه

متوسط جدید با رشد آموزش علم، سواد و آگاهی توانسته با دستیابی به تولیدات فکری، منزلت اجتماعی مهمی را به دست آورد. طبقه متوسط جدید اکنون از نظر اقتصادی در حد طبقات پایین قرار دارد و از نظر قدرت، بیرون از حکومت سیاسی است. ولی منزلت اجتماعی آنان به طور نسبی حفظ شده است و همین منزلت اجتماعی (پایگاه اجتماعی آنان) موتور حرکت فکری آنان می‌باشد. منزلت اجتماعی می‌تواند مهمترین مفهوم سلسله‌بندی برای طبقه متوسط جدید باشد (افشار، ۱۳۸۲: ۷).

بدین ترتیب در دهه های اخیر طبقه متوسط از اهمیت و پرستیژ بالایی در جامعه برخوردار بوده و اکثریت افراد جامعه سعی داشتند که به نوعی خودشان را در این طبقه تصور کنند. با توجه به نتایج طرح‌های پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۸۰ و ۱۳۸۲) بالای ۵۰٪ از افراد جامعه خود را به لحاظ ذهنی جزو طبقه متوسط می‌دانند، (ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۸۲). در حالی که با توجه به معیارها و طبقه‌بندی مختلف اقتصادی و اجتماعی شرایط جامعه این گونه نمی‌باشد و ۵۰ درصد از افراد در طبقه متوسط قرار ندارند.

روشنفکران هسته مرکزی نیروی سیاسی طبقه متوسط جدید را تشکیل می‌دهند، و از تحولات گسترده فرهنگی، سیاسی، اجتماعی حمایت می‌کنند و از آبخور مکاتب فکری غرب و ترکیب آن با اسلام سیراب می‌شوند. سنت‌های مختلف جدید شامل نومارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک، پست مدرنیسم و لیبرالیسم بر این نسل از روشنفکران مؤثر بوده است، از این رو آرمانهای اصلی آنها در مفاهیمی چون توسعه سیاسی، جامعه مدنی، دموکراسی، حقوق بشر، صلح و مشارکت خلاصه می‌شود.

در مجموع دامنه و شیوع گسترش طبقه متوسط جدید (بورکراتیک‌ها) در ایران در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه از رشد بالاتری برخوردار بوده است و از این رو ما شاهد تنوع گروه‌های طبقه متوسط جدید در ایران هستیم و شیوع آن را در میان حرفه گرایان، روزنامه نگاران و... به وضوح می‌توان دید. (عیوضی، ۱۳۸۰: ۱۶۶)

نتیجه‌گیری

طبقه متوسط در بحث‌های جامعه‌شناختی در دو معنا بکار می‌رود، یکی به معنای خرده بورژوازی که مارکسیست‌ها به کار می‌بردند، یعنی کسانی که وسایل تولید گسترده ندارند و از نیروی کار خودشان استفاده می‌کنند. مارکس این طبقه را طبقه انتقالی می‌داند که شامل صاحبان مشاغل آزاد، پیشه‌وران، کسبه و مدیران کارگاه‌های کوچک صنعتی هستند. دیدگاه دوم ایده وبری است. طرفداران این ایده (معنا) معتقدند که با رشد اقتصاد آزاد، یک طبقه جدید که فرصت‌های مشترکی (در خرید، درآمد و مصرف) در روابط بازاری دارند، بوجود می‌آید که بین طبقات بالا و پایین جامعه قرار دارد و اعضای آن دارای تحصیلات، سطح درآمد، سبک زندگی و جایگاه و آگاهی‌های کم و بیش یکسانی هستند. در نوشتار حاضر سعی فراوان بر آن بوده است که از یک چارچوب ترکیب‌گرایانه به مسئله قشربندی اجتماعی و شناخت طبقه متوسط نگریسته شود، بدین ترتیب کاملترین دیدگاه در این زمینه را می‌توان دیدگاه ترکیبی وبر و گیدنز دانست که در آن دیدگاه از سه ملاک ثروت، منزلت و قدرت (توانمندی و تخصص غیر از مالکیت) برای تمیز دادن طبقات و اقشار اجتماعی استفاده می‌شود و از آنجایی که عمدتاً گروه طبقه متوسط (جدید) گروه بوروکرات‌ها را تشکیل می‌دهند و هرچند بعضی از این افراد از لحاظ اقتصادی و درآمدی ضعیف هستند، ولی در مجموع این افراد از نظر تحصیلات و تخصص در سطح بالایی می‌باشند و در بیشتر اوقات به عنوان گروه مرجع (دارای منزلت و مشروعیت) از طرف نوجوانان و جوانان پذیرفته می‌شوند. و همانطور که در متن مقاله ذکر گردید این طبقه از جایگاه و ارزش ویژه‌ای در بین مردم برخوردار است. و اکثریت مردم سعی دارند که با توجه به جمیع جوانب (قدرت، حیثیت و منزلت) خودشان را در طبقه متوسط قرار دهند

در مجموع می توان محور طبقه متوسط بودن را روشنفکر بودن قرار داد که به معنی خالق و یا تولید کننده فرهنگ و خلاقیت است. در نتیجه باید گفت که گروه بوروکراتها با داشتن ویژگی‌هایی مثل تحصیلات و تخصص بالا و پذیرفته شدن به عنوان گروه مرجع، در جامعه دارای منزلت و مشروعیت بوده و می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها و مسائل سیاسی نقش قابل توجهی داشته باشند و به همین دلیل است که حاکمین حساسیت و توجه ویژه‌ای به این طبقه دارند.

در ایران نیز توسعه اقتصادی و نوسازی اجتماعی، زمینه‌های شکل‌گیری و تکامل طبقه متوسط جدید را هرچه بیشتر فراهم ساخت. در جامعه ایران سرمایه‌داری ملی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم رخ نمود و روند رو به رشدی را طی کرد. در این دوره جامعه ایران وارد مرحله پیچیده‌تری شد و توسعه اقتصادی باعث تحول و دگرگونی در طبقات سنتی (نظیر مالکان، رعایا، پیشه‌وران و کسبه) شد. فرایند نوسازی در ایران بر شکل طبقه متوسط تأثیر خاصی به جا گذاشت. با فزونی گرفتن شمار افراد تحصیل کرده جهت تأمین نیازهای دیوان‌سالاری رو به گسترش، طبقه متوسط جدید شکل گرفت. در این میان ادامه نوسازی عمیق و همه جانبه، در گرو گشوده شدن فضای سیاسی و استقرار نظام مبتنی بر مشارکت آحاد مردم و فعالیت احزاب بود.

اما طبقه متوسط جدید ایران که متشکل از اقشار مختلف روشنفکران (اهل قلم)، مهندسان دبیران، کارمندان (کارشناسان)، تکنسین‌ها و گروهی از پزشکان است، اگرچه از لحاظ جمعیتی بیشترین و تنومندترین طبقه جامعه را تشکیل داده است، اما با در نظر گرفتن فاصله‌ها و افت و خیزهای مالی میان اقشار داخلی طبقه متوسط، قدرت تأثیرگذاری منسجم خود را از دست داده است. اینک با وجود اینکه همگان بر این باورند که موتور توسعه بر حجم طبقه متوسط و میزان فعالیت این طبقه بستگی دارد، اما شواهد نشان می‌دهد که با توجه به ساختار جامعه خودی باید در جستجوی تعریف شرایط جدیدی برای طبقه متوسط جامعه به عنوان قشر خلاق جامعه بود و مهمترین نکته در

تعریف شرایط، جلوگیری از انتقال این طبقه به طبقه پایین می‌باشد، زیرا همگان می‌دانیم که جامعه‌ای سالم است و می‌تواند امید به پیشرفت داشته باشد که طبقه متوسط آن بسیار گسترده تر از طبقه بالا و پایین باشد.

منابع

- آل احمد، جلال. ۱۳۷۲، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات فردوس.
- ابراهیمی، پریچهر. ۱۳۷۴، رابطه نوسازی با قشریندی اجتماعی در ایران (با تأکید بر طبقه متوسط جدید در ایران) رساله دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
- ابراهیمی، پریچهر. ۱۳۷۶، طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران، فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۹.
- ادیبی، حسین. ۱۳۵۴، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران.
- ادیبی، حسین. ۱۳۵۸، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران: انتشارات جامعه.
- اشرف، احمد. ۱۳۴۶، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی در امریکا، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- اشرف، احمد. ۱۳۶۰، سلسله مراتب اجتماعی در دوران قاجار، تهران: انتشارات آگاه.
- افروغ، عماد. ۱۳۷۹، چشم‌اندازی نظری به تحلیل طبقاتی و توسعه، تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش.
- انصاری، ابراهیم. ۱۳۷۴، پیدایش و رشد طبقه متوسط جدید در ایران، رساله دوره

دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- برزین، سعید. ۱۳۷۲، ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی در ایران، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸۴-۸۳.
- بیل، جیمز. ۱۳۷۸، تحلیل طبقاتی و دیالکتیک‌های نوسازی در خاورمیانه. عماد افروغ، فصلنامه راهبرد.
- ترنر، جان‌تان؛ اچ و ال بیگلی. ۱۳۷۰، پیدایش نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه: لهسای زاده، دانشگاه شیراز.
- جاجی حیدری، حامد. ۱۳۸۳، درک ماهیت نوین سیاست و طبقات متوسط جدید، روزنامه رسالت ۸۳/۶/۹.
- حسینی، سیدتقی. ۱۳۷۴، نقش طبقه متوسط جدید در انتقال قدرت از قاجار به پهلوی، به راهنمایی دکتر علیرضا ازغندی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس.
- خلیلی‌خو، محمدرضا. ۱۳۷۳، نوسازی ایران در دوره رضاشاه، انتشارات جهاد دانشگاهی بهشتی.
- عیوضی، محمد رحیم، ۱۳۸۰، طبقه متوسط جدید و نوسازی اقتصادی - اجتماعی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی.
- کیویستو، پیتر. ۱۳۸۰، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گرب، ادوارد ج. ۱۳۷۳، نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه: محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاده، تهران، نشر معاصر.
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۳، جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ اول.
- لهسای زاده، عبدالعلی، ۱۳۷۴، نابرابری و قشربندی اجتماعی، شیراز، انتشارات

دانشگاه شیراز.

- مقدری، مهدی. ۱۳۸۴، طبقه متوسط جدید و حکمرانی خوب، روزنامه اقبال ۱۵ فروردین.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. ۱۳۸۰، پژوهش در خصوص طبقه متوسط.

- Mils, C.W (1951). **White collar: A the American Middle classes.** Newyork oxford university press.
- Mann, Michael. (1989). **Macmillian Student Encyclopedia Of Sociology** . London :Macmillian
- Hutber, Patrick (1976). **the decline and fall of the middle class.** London.
- Giddens, Anthony, Held, David (1982). **Classes, Power and Conflict.** University of California press; Berkeley.
- Mils, C. W (1951). **White collar: A the American Middle classes.** Oxford university press.
- Giddens, Anthony, Held, David (1982). **Classes, Power and Conflict.** University of California press, Berkeley.
- Halpern M. (1963). **the political of social change in the middle east and North Africa**, princeton university press. Newjerassy, 1963. P:75.
- Boundreau, Anne. (1999). **Middle classes**, Blackwell Publishers.